

## ( کاندید ریاست جمهوری !؟ )

مامورک خرد رتبه ای در دستگاه دولت که اصلاً وجود نداشت چون موش کوچک کاغذ خوری از بام تا شام هشت ساعت تمام لای دوسیه ها ، کارتن ها و مکتوب ها ورق پالی میکرد که بمرور زمان از گرد اوراق موش واره خاکستری مینمود .

مامور صفدر این روزگار زده ای بد اقبال میخکوب نبود بست در تشکیل اداری درجا زده بود . و شبیه مردابک استاده روز بروز به گندیده گی می گرایید . زیرا آسمان جل بیچاره نه کسی داشت و نه بسی ، نه وثیقه ای داشت و نه واسطه ای تا کارش بالا کشد و از اوراق به اشتیاق رسد ... بلی اشتیاق برای زنده گی که اصلاً آنرا نمی شناخت یا اگر میشناخت تنها همان کنده کنده نفس کشیدن به اجبار بود .

ماه جهان خانمش که خلاف نامش نه ماه ای جهان بود و نه ماه ای دنیای تیره و ظلمتبار خانواده . که لشکری از فاقه گان ، نیمه برهنه گان قد و نیم قد مکتب رو و ایله گرد ، نیمه مریض و نیمه سالم را زیر یک سقف جمع کرده بود . ماه جان اگر هیچ نداشت در عوض با همان پیکر تکیده و استخوانی سال یک شکم زمین می گذاشت و سرباز دیگری به تولی خویش می افزود . او از چهره فقر نمی ترسید چون بدین باور بود که >> لنگر هر بدبخت دنیا آورده را زمین تحمل میکند و تونل ارتباطی دهن و معده اش را هم خدا پُر خواهد کرد <<

این زن کج خلق و بد زبان از آفتاب برآمد تا زیر دامن شب گودال بزرگ دهنش را میگذشت و یکریز هر موجود بدبخت خانه را به چهار تخته ای فحش و دشنام می بست . بچه ها هم دست کم از مادر نداشتند و در بازی های بی بازیچه شان فحش نامه ای مادر را از بر می خواندند . خانه کرایبی مامور صفدر برای دیگر خانه های کرایه پرداز نمونه بود .

از قضا یکروز بخت یاری کرد و اقبال خوابیده ای مامور صفدر بیدار شد . یکی از ارباب رجوع را کار بند آمد که گشایش آن بدست مامور صفدر بود . مامور ما با اشتیاق در اوراق سالهای ماضی لولید و خاکبادک کرد تا سندی مطلوب مراجعه کننده را پیدا نماید . به مرام رسید و کار تمام شد . ده نوت ده افغانیگی پولک رشوه را گرچه بسیار مخفیانه گرفت مگر از زدید گرسنه و حدقه های برآمده ای کاتبک دفتر دورنماند . چون پول تقسیم نشد و میر آقای کاتب حق نگرفت حرف بالا کشید و نامی همکار کینه توز و بدخواه مدیرک شعبه را خبررسانید . صفدر نو به نوا رسیده از پول نگزشت و کسی را شریک نساخت . همان بود که از بوی قروت روغندار پایش در تلک مدیرک بند آمد . تفتش و باز پرس و در آخر مامور صفدر دوسیه پال دوسیه دار شد و از وظیفه سبکدوش ... بعداً کراچی کچالو و پیاز را با یکی دوپسر نیمچه جوانش در کوچه پسکوچه های شهردوانید و شکم های گرسنه را به غذا رسانید .... در آن روزگار هنگامه ای بدی بود . درسزمین مامور صفدر باد شد و بحران ، ابر شد و توفان ... قدرت شکل چوکی را گرفت و از دستی بدستی توام با خون و ویرانی جایگاه جلوس تره و تنو ، نمک حرام های بچه پکو ، امرو ( تو بخوان پاکستان و امریکا ) و دیگران گردید ... ابتذال و انحطاط در کار حکومت بدانجا رسید که مامور صفدر هم بفرز مامداری و سیاست مداری افتاد . او خود را شایسته تر از هر ( قصاب و نداف ) میدانست که مدتها در کارزار سیاسی خون ملت را ریخته اند و پخته های شانرا باد کرده اند . وقتی میدید هرا بجد خوان مدرسه ای ( دیوبند ) کاندید ریاست ، وکالت و وزارت است بخود بیشتر حق میداد تا درین مسابقه عرض اندام کند . همان بود که با اشکال و پوشش مختلف از خود عکس گرفت . گرچه پولک های فروش کچالو و سرمایه را بر باد داد . اودرک کرده بود که بدون تبلیغات کارپیش نمیرود . برای اینکه پیش سیال و شریک کم نیاید با نکتایی یک پیسه گی و درشی نخ نما ، با چین و کجکول ، با پراهن و پکول ، با کلاه قره قل و گل قرنفل ، با ریش ، بی ریش ، گاه کم گاه بیش خود را نمایش داد و به این ترتیب صفدرخان به سلمان خان بچه فلم پولیسی و جنایی تبدیل گردید و خبر نامزدی اش بصفت نماینده پارلمان بلند شد .

مگر از آنجاییکه گفته اند : >> نگیرد رنگ از هیچ حنا گلیم بخت کس که شد سیاه << درین گیر و دار ملای بر خاسته از شرق . با انواع ترفند و تملق غرق . پیرمردی پا بلب گور . ملا بلی جان و جای پاک کن ارباب زور . از بالاترین مسند که کمر خمیده ، گردن فرو افتاده ، پای روی عدالت مانده و دست طمع دراز مانده اش او را به

آنجا رسانیده . گریبان مامور صفدر را گرفت و وی را بمیز محکمه کشانید .  
ملا بلی جان -- شما مامور صفدر به فساد اداری محکوم استید و دوسیه دارید .  
صفدر -- بلی . مگر درین عرفات آنکه چون مانیست نشان دهید .  
ملا بلی جان -- شما میدانستید که رشوه گرفتن جرم است چرا مرتکب شدید ؟  
صفدر -- اگر ضرورت نمی داشت نمی گرفتم . شما خود تان جناب ریس صاحب دیوان عالی اگر گرسنه ، دست بند ، بیچاره و محتاج باشید رشوه نمی گیرید ؟  
ملا بلی جان -- نه .  
صفدر -- غلط میکنید . ما گدا گشنه ها از روی اجبار گهی رشوه می گیریم . آن هم به اندازه پول نوار شما . این جرم است ؟  
ملا بلی جان -- بلی . این ما که میگوی کی ها استند ؟  
صفدر -- ما دیگر همین مردم . ملت فقیر و گرسنه . مامورین پایین رتبه . بی جنگجو و بی انجو . فهمیدین صاحب ؟  
ملا بلی جان -- مامور صفدر متوجه باشید که این جا جایگاه بلند قضاء است . شوخی بردار نیست .  
صفدر -- چی شوخی بهتر از این که شما در رس آن قرار دارید .  
ملا بلی جان -- شما مامور صفدر خس دزد استید و معیار کاندید شدن به ریاست جمهوری را ندارید .  
صفدر -- این گناه من نیست که انبار را نتوانستم دزدی کنم . و همراهی قافله دزدان شبرو و شب پرست انبار نبودم  
ملا بلی جان -- دلیل .  
صفدر -- دستم خالی بود . و انگشت به ماشه ای تفنگ نداشتم .  
ملا بلی جان -- باید بدانی مامور که در بحران و سالهای آشوب به مراد کسی رسد که دست خون ریز و چشم بی حیا دارد . دانستی ؟  
صفدر -- نخیر . حنا یک کلمه را . جناب ریس شما بهتر میدانید قربان . زیرا مدرسه خوانده اید . ما از کجا این چیز ها را بدانیم .  
ملا بلی جان -- پس با نادانی آمده و میخواهی در بازی های ریاست جمهوری اشتراک نمایی ؟  
صفدر -- یعنی جناب ریس شما در دستگاه آشفته خود کمبودی ندارید ؟  
ملا بلی جان -- چی کمبودی ؟  
صفدر -- مثلا کمبود رجل سیاسی .  
ملا بلی جان -- ابله یی از قضایا دور . ما از رمال رجال می سازیم و از حمال جنرال .  
صفدر -- عجب سرزمینی؟!  
ملا بلی جان -- بلی . سرزمینی که ایمان فلک بیژبله بنگ .  
صفدر -- بلاخره با من چی می کنید ؟  
ملا بلی جان -- شما را بجرم فساد اداری ، توهین به مسند خودم ، زبان بازی و خس دزدی به زندان می فرستم .  
صفدر -- چی ؟ زندان . من که جرمی نکرده ام . این های را که شما بر شمردید در مقایسه با جنایات و فجایع دیگران جرم نیست . وقتی کمیون مبارزه با فساد اداری خودش آلوده فساد است گناه من چیست ؟ وقتی مسند عالی که شما در راس آن باشید خودش توهین است . دیگر ضرورت به توهین ندارد . وقتی با دهل و سرنا از آزادی بیان ، اندیشه و دموکراسی گپ میزنید دیگر حرف حق را گفتن چی زبان درازی خواهد بود . وقتی خس دزدی را جرم میدانید نه کاروان دزدی را . نه چپا ول و تاراج تمام کشور را مرا در مورد قضاوت تان مشکوک می سازید . شما همان ها را که صد بار صد رنگ این ملت را چور و تار و مار کرده اند باز هم برگ سبز عبور و معافیت میدهید تا باز هم با مصونیت بیشتر شیشه از خون مردم پُر نمایند و ساغر لبریز سربکشند . شما خود جفا میکنید و نمونه بارزی از فساد استید .  
آقای ریس دادگاه ! قاضی بزرگ !! شما باید راه و رسم درست قضاوت کردن و عدالت را یاد بگیرید .

فرق من با دیگران اینست که من یکه دزد ناتوانم و آنها چهل دزد تفنگدار . من خوشه به آفتاب انداخته ام و آنها کاروان پت کرده اند . مگر از چشم حق بین خلق هیچ جنایت و حکایتی پت نخواهد ماند و آفتاب عقب دیوار بیداد پنهان نخواهد شد .

مگر توصیه من در آخر بشما : بهتر است این مقام مقدس و جایگاه عالی را به شخص جوان ، تحصیلکرده ، مسلکی ، عادل و حق گستر رها کنید . و با قطع علاقه با دنیای بیمرت ب فکر توشه آ خرت باشید ملا صاحب . ملا بلی جان -- گستاخ . زود زود . شلاق ، زندان ، سنگسار ، تیرباران ....